درباره بازتاب اندک و ناکافی قطعنامه ۵۹۸ در سینمای ایران

سینما تماشاچی قطعنامه

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

قطعنامه ۵۹۸ فصل مهمی از تاریخ سیاسی معاصر در ایران است که تأثیر مستقیمی روی زندگی تمامی ایرانی‌ها داشت. حتی پس از تصویب این قطعنامه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، یک ضرب‌المثل جدید به ادبیات عامه مردم ایران اضافه شد. می گفتند «فلانی پونصدونودوهشتی شد»، یعنی تمام حساب و کتاب‌های مادی‌اش ناگهان به هم ریخت و سکته کرد. این به دلیل تأثیری بود که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، روی حباب‌های بازار سیاه داخلی گذاشت؛ بازاری که متأثر از جنگ، به‌شدت سوءبهره‌های سوداگرانه پیدا کرده بود. حتی احمد شاملو در بند ب از لغتنامه «کوچه»، ضرب‌المثل پونصدونودوهشتی شدن را آورده؛ اما می‌دانیم که این مثل یا مثل لطیف و طنازانه، سال‌هاست فراموش شده است. آن روزها به سوداگرانی که از شرایط ملتهب کشور برای کسب ثروت استفاده می‌کردند، لقب زالو داده شده بود که این عبارت هم تقریباً فراموش شده است و به لغت‌نامه‌ها راه پیدا کرده است. آن لغات در روزگاری هستیم که اوج حساسیت و دلالی در اقتصاد کشور بسیار بالا گرفته اما حافظه تاریخی ایرانیان چنان سیگنال‌های ضعیفی به صفحه تحلیل‌هایشان می‌فرستد که انگار کسی منتظر پونصدونودوهشتی شدن دلال‌صفتان و سوداگران دوره جدید نیست. ما یادمان رفته که این فواره هرقدر بالا برود، دست‌آخر سرنگون خواهد شد. در این فراموشی، اگر جرم باشد، جامعه هنری ایران شریک جرم است. تجربه‌ای به این بزرگی چنان فراموش شده و ردی از آن در خاطره‌ها نمانده است که به فاصله کمتر از ۳۰ سال، شاهد بودیم رفتارهای مربوط به ماه قبل رخ دادن آن، دوباره در جامعه تکرار شدند. از طرف دیگر اینکه چرا جنگ تحمیلی بعد از دو سال تمام نشد، هنوز برای خیلی‌ها سوال است. این یک جواب ساده دارد؛ صدام حتی بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، مجدداً به خاک کشور ما حمله کرد. در ضمن، سازمان منافقین که بازوی ارتش بعث و متشکل از ایرانی‌های خود فروخته بود، پس از قطعنامه، از داخل خاک عراق به ایران لشکر کشید و مرصاد، رقم خورد. هرچند عراق و ایادی‌اش چون سازمان منافقین، در این حمله‌های مجدد ناکام ماندند، اما چنین رفتارهایی نشان می‌داد که به محض پذیرش صلح از طرف ایران، مثلاً پس از فتح خرمشهر، این جنگ تمام شدنی نبود و لازم بود که حضور در میدان نبرد ادامه پیدا کند. درباره روزهای پایانی جنگ و ایام پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، تا به حال از تعداد انگشتان یک دست هم کمتر فیلم ساخته شده و طبیعی است که مردم، به‌خصوص نسل‌های جدیدتر، آن قضایا را تا حدودی فراموش کرده باشند و باسخ‌هایی از آنها جدید به احتجاجی که تا این حد با بسامد بالا و طولانی مدت طرح شده، در ذهن آنها نباشد. شاید پس ایرانی‌هایی که عاقله‌مند به سینما هستند، عبارت ساحل نرماندی مفهومی آشناتر از وقایع پس از قطعنامه ۵۹۸ باشد. هردو صحنه‌هایی جنگی هستند؛ یکی برای ۷۴ سال پیش و دیگری برای ۳۱ سال پیش. یکی ده‌ها هزار کیلومتر آن‌سوتر و دیگری بیخ گوش ما؛ اما دومی شهرت کمتری دارد فقط به این دلیل که خوب شناسانده نشده است؛ درحالی که سینمای آمریکا همین سال گذشته ده‌ها فیلم درباره جنگ جهانی دوم و به‌طور خاص ساحل نرماندی تولید کرد، بی‌اینکه از جانب طیف‌های به‌اصطلاح روشنفکری، از بابت کار سفارشی و حماسه‌سرایی، طعنه بشنود. تا به‌حال تنها سه فیلم قابل توجه در سینمای ما ساخته شده‌اند که به ماجرای پذیرش قطعنامه توسط ایران و اتفاقات پس از آن می‌پردازند. هر سه این فیلم‌ها مربوط به سال‌های اخیر هستند. وقتی تنها همین تعداد محدود فیلم‌ها را با موضوع قطعنامه ۵۹۸ و روزهای منتهی به آن و پس از آن داریم؛ کمبودی که تا حدود زیادی به چشم می‌خورد، جا انداختن شرایط اجتماعی‌ای دوره است و نیز طرح این سوال که چرا ما جنگ را تمام نکردیم (انگار اختیار تمام کردنش با ایران بوده) و سپس پاسخ به چنین سوالی. قطعنامه ۵۹۸ غیر از تمام جنبه‌های اجتماعی‌اش مثل ورشکست شدن سوداگران اقتصادی و جنبه‌های دیگر مثل پاسخ به این سوال که چرا جنگ باید اینقدر طول می‌کشید، درونمایه دیگری هم دارد. این قطعنامه، فصل وداع باشکوه‌ترین قهرمانان کشور ما با اسلحه است و به تعبیری دیگر؛ حالا که سی سال گذشته، می‌توانیم آن را فصل وداع جامعه خودمان با قهرمان‌هایش بدانیم؛ وداع با مردان راه عشق. قطعنامه ۵۹۸، زیانه‌ای دیر بود که داشت روی عصر آرمانگرایی بسته می‌شد. آیا این در بسته شده است؟ آیا آن عصر بازگشتنی نیست؟ چه زیبا خواهد بود اگر سینما به این سوالات پاسخ بدهد.

ماجرای نیمروز/محمدحسین مهدویان/ ۱۳۹۷

سری اول ماجرای نیمروز به روزهای اول انقلاب و شروع روبارویی سازمان منافقین با جمهوری اسلامی می‌پرداخت. ماجرای نیمروز در سری اولش چندان داخل گروهک منافقین رفت و بیشتر به تکوین و شکل‌گیری نهادهای امنیتی ایران در ابتدای انقلاب می‌پرداخت. تیپ‌های مختلف از آدم‌های امنیتی مختلف، در آن فیلم دور هم جمع شدند و تکلیف خائنین و نفوذی‌ها هم مشخص شد. اما سری دوم ماجرای نیمروز به درون گروهک منافقین هم رفت و تصاویری از آنها نشان داد. البته تمرکز فیلم هنگام نمایش منافقین همچنان بیشتر روی افرادی بود که قبل از آن جزء نیروهای امنیتی ایران بودند یا با امنیتی‌های فعال در داخل کشور ارتباط و نسبت خونی داشتند. ایران قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرد و ظاهراً جنگ تمام شده است. از همین جا اختلاف‌نظرها بین افراد مختلف فیلم که همه نیروهای امنیتی هستند در می‌گیرد. کمال، با بازی هادی حجازی‌فر، که نماد آرمان‌گرایی است، به‌شدت با پذیرفتن قطعنامه مشکل دارد. به هرحال برای پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ است که سازمان منافقین به‌عنوان بازوی ارتش بعث عراق به ایران حمله می‌کند اما در جهانی که فیلم ساخته، چنین نمایش داده نمی‌شود که حرف کمال درست از آب درآمد.

پس از اینکه کمال به صورت نماد آرمانگرایی درآمد، فردی بدون تدبیر و حتی بلوفزن و دروغگو نشان داده می‌شود. مثلاً مرتب تأکید می‌کند که «من موسی خیابانی را کشتم» درحالی که ما در سری اول ماجرای نیمروز دیده بودیم حامد (با بازی مهرداد صدیقیان) کسی بود که به خیابانی شلیک کرد. تصویری که این فیلم از کمال یا به عبارتی نماد آرمانگرایی دهه ۶۰ نشان می‌دهد، به‌نوعی موضع کارگردان آن در مورد قطعنامه ۵۹۸ را هم مشخص می‌کند. محمدحسین مهدویان در این فیلم نخواسته بپذیرد که تعلل در پذیرش قطعنامه، دلایل موجهی داشت. فیلم او حتی با ایستادن در موضع بی‌طرفی، بی‌اینکه امکان منطقی بی‌طرف بودن در چنین نزاع مهمی ممکن باشد، به نوعی از برحق بودن یکی از طرفین دعوا و ناحق بودن دیگری طفره رفت. چنین نمایشی ممکن است قربانیان مظلوم قضیه را به اندازه هم‌ایلی که در حق‌شان ظلم کرده‌اند، در حمام خونی که به راه افتاده بود، مقصر جلوه دهد و همین محل مناقشات فراوانی درباره فیلم شد.

روزهای زندگی/ پرویز شیخ‌طادی/ ۱۳۹۰

روزهای زندگی
پرویز شیخ‌طادی
فرشته طائرپور
هانیه توسلی
مهناز افشار
بهرام رادان
مهرداد صدیقیان
محمدرضا شریفی‌نیا
محمدرضا فروتن
مهران رجبی
مهران مدیری
مهتاب کرامتی
مهسا حاتمی
مهسا رزمی
مهسا کاظمی
مهسا نوروزی
مهسا نوروزی
مهسا نوروز